

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بیان دیدگاه مرحوم امام

بحث از روایت حسن جهم که از ادله تخییر استمراری بود گذشت. دومین روایتی که در فرمایش امام (رضوان الله تعالی علیه) بر مسئله تخییر استمراری به آن استدلال شده است روایت حارث بن مغیره عن ابی عبدالله (علیه السلام) است. در این روایت حضرت فرمود «إذا سمعت من اصحابك الحديث و كلهم ثقة فموسع عليك حتى ترى الامام عليه السلام» یا آن لقب متخذ از قیام.

ایشان می‌فرماید ولو ما این روایت را از ادله تخییر قرار ندادیم و در آن مناقشه کردیم و گفتیم اشاره به اصل صدور حدیث دارد اما بزرگانی مثل مرحوم شیخ انصاری از این روایت برای تخییر استفاده کرده‌اند. در ادامه می‌گویند البته دلالت این روایت بر تخییر استمراری واضح‌تر از روایت حسن جهم است چون در این روایت غایت برای توسعه، رویت الامام و ردّ الی الامام قرار داده شده است پس تداوم توسعه عبارة آخری از تخییر استمراری است.<sup>[1]</sup>

تا اینجا در این‌که موضوع اخبار تخییر چیست پنج نظریه و قول پیدا کردیم که این‌ها بعداً برای مسئله استصحاب هم مفید خواهد بود. احتمال اول همان است که مرحوم شیخ انصاری قائل شد که موضوع در اخبار تخییر التحیر قبل الاخذ باحدهما است.

احتمال دوم عنوان من لم يأخذ بالحجة است که مرحوم آخوند در حاشیه رسائل اختیار فرمودند.

احتمال سوم موضوع اخبار کسی که خبران متعارضان به او رسیده است یا بگوئیم موضوع متحیر من حیث إنه متحیر است یعنی تحیر مطلق چه قبل الاخذ باحدهما و چه تحیر بعد الاخذ باحدهما است. بزرگانی مثل مرحوم محقق عراقی و جمع دیگری تصریح به این مطلب کردند.

احتمال چهارم این است که بگوئیم موضوع التحیر فی الوظيفة الظاهرية است یعنی مراد از لا نعلم أيهما الحق این است که نمی‌دانیم کدام یک بر ما ظاهراً حجت است.

احتمال پنجم که تقریباً از فرمایشات استاد ما (دام ظلّه) استفاده می‌شود این است که موضوع فقط خبران متعارضان نیست بلکه خبران متعارضانی است که تحیر در وظیفه ایجاد می‌کند.

مختار ما قول سوم بود که موضوع در اخبار تخییر من جاء عنده الخبران المتعارضان است، هیچ قید دیگری ندارد و این موضوع قبل و بعد الاخذ باحدهما وجود دارد در نتیجه تخییر استمراری را استفاده می‌کنیم.

مرحوم آقا ضیاء عراقی بر حسب آنچه در کتاب المغنی آمده است چند اشکال به مرحوم شیخ دارد؛ اشکال اول این است که شما متحیر را مقید به متحیر فی ابتداء الامر کردید در حالی که دلیلی برای این مطلب وجود ندارد.

اشکال دوم این است که موضوع، متحیر نیست تا بگوئید متحیر إما قبل الاخذ بأحدهما أو بعد الاخذ است، بلکه موضوع من جاء عنده الخبران المتعارضان است. به نظر ما هم ظهور روایات در این است که موضوع تخییر، الخبران المتعارضان است. مسلماً بعد از أخذ به أحدهما تعارض از بین نمی‌رود و هنوز تعارض وجود دارد، وقتی موضوع موجود بود حکم هم وجود دارد.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه) بعد از این که دلیل بر تخییر بدوی را سیاق روایات قرار می‌دهد و می‌فرماید موضوع روایات المتحیر قبل الاخذ به أحدهما است در ادامه می‌فرماید اما در مرحله بعد اگر عقل در این روایات حاکم قرار دهیم، هر چند عقل می‌گوید سقوط هر دو خبر جایز نیست ولی نسبت به بدوی یا استمراری بودن تخییر ساکت است.

ظاهراً در بحث تعادل و تراجیح اینجا اولین جایی است که مرحوم شیخ مسئله عقل را مطرح کرده است. در باب خبران متعارضان وقتی می‌گوئیم قاعده اولیه مراد قاعده اولیهی عقلانیه است. مشهور گفتند قاعده اولیه عقلانیه تساقط ولی ما قائل به تخییر شدیم. در آن جا مرحوم شیخ صحبت از عقل نکرد اما اینجا تعبیر به عقل کرده و می‌گوید الحاکم به عدم جواز طرح کلیهما عقل است. آیا شیخ می‌خواهد بین عقل و عقلاء فرق بگذارد و بگوید قاعده اولیه نزد عقلاء در خبران متعارضان تساقط است اما عقل قاعده را تساقط نمی‌داند بلکه عقل می‌گوید طرح هر دو جایز نیست که ظاهر عبارت شیخ همین است. در مرحله بعد می‌فرماید وقتی عقل کنار رفت سراغ اصل می‌رویم و می‌گوئیم مقتضا و معنای اصل این است که وقتی التزام به یکی پیدا کرد و یکی را به عنوان الحجة قرار داد ولو به اعتقاد خودش، رفع حجّیت از دیگری کرده است. به بیان دیگر مرحوم شیخ می‌فرماید اگر تخییر را تخییر در مسئله اصولیه قرار دادیم و گفتیم به معنای أخذ بأحدهما بعنوان الحجة است لازمه اش این است که اگر أحدهما را به عنوان الحجة اخذ کردید معنایش رفع حجّیت از دیگری است کما این که اگر دو مجتهد که در علم مساوی با یکدیگر هستند، یکی فتوای به وجوب نماز جمعه در زمان غیبت می‌دهد و دیگری فتوای به حرمت می‌دهد، مشهور می‌گویند اگر این شخص أخذ به فتوای یکی کرد حق رجوع عدول به مجتهد دیگر مثل او ندارد برای این که وقتی این مجتهد به عنوان حجّیت قرار داده شد معنایش این است که این شخص رفع حجّیت از مجتهد دیگر می‌کند.<sup>[2]</sup>

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] «و هذه الرواية وإن كان ربّما يناقش في دلالتها على التخيير في المتعارضين، لعدم التعرّض لهما في الموضوع، بل موضوع الحكم بالتوسعة مطلق الحديث، إلّا أنّ التمسك بها لمكان كونها من أدلّة التخيير عند الشيخ قدس سره القائل بهذه المقالة، و هي قصور أدلّة التخيير عن الدلالة لحال المتخیر بعد الالتزام بأحدهما، هذا. مضافاً إلى أنّه يمكن أن يستفاد من التعبير بالتوسعة المستعملة في سائر روایات التخيير كون الموضوع هو المتعارضين، و إلى أنّ إطلاقه لهما يكفي لنا، كما لا يخفى.» معتمد الأصول، ج 2، ص: 397.

[2] «و أما العقل الحاکم بعدم جواز طرح كليهما فهو ساکت من هذه الجهة و الأصل عدم حجية الآخر بعد الالتزام بأحدهما كما تقرر في دليل عدم جواز العدول عن فتوى مجتهد إلى مثله. نعم لو كان الحكم بالتخيير في المقام من باب تزامم الواجبين

كان الأقوى استمراره لأن المقتضي له في السابق موجود بعينه بخلاف التخيير الظاهري في تعارض الطريقين فإن احتمال تعيين ما التزمه قائم بخلاف التخيير الواقعي فتأمل و استصحاب التخيير غير جار لأن الثابت سابقا ثبوت الاختيار لمن لم يتخير فإثباته لمن اختار و التزم إثبات للحكم في غير موضوعه الأول. و بعض المعاصرين رحمه الله استجود هنا كلام العلامة رحمه الله مع أنه منع عن العدول عن أمارة إلى أخرى و عن مجتهد إلى آخر فتدبر. ثم إن حكم التعادل في الإمارات المنصوبة في غير الأحكام كما في أقوال أهل اللغة و أهل الرجال يوجب التوقف لأن الظاهر اعتبارها من حيث الطريقة إلى الواقع لا السببية المحضة و إن لم يكن منوطا بالظن الفعلي و قد عرفت أن اللازم في تعادل ما هو من هذا القبيل التوقف و الرجوع إلى ما يقتضيه الأصل في ذلك المقام إلا أنه إن جعلنا الأصل من المرجحات كما هو المشهور و سيجيء لم يتحقق التعادل بين الأمرتين إلا بعد عدم موافقة شيء منهما للأصل و المفروض عدم جواز الرجوع إلى الثالث لأنه طرح للأمرتين فالأصل الذي يرجع إليه هو الأصل في المسألة المتفرعة على مورد التعارض كما لو فرضنا تعادل أقوال أهل اللغة في معنى الغناء أو الصعيد أو الجذع من الشاة في الأضحية فإنه يرجع إلى الأصل في المسألة الفرعية.» فرائد الاصول، ج2، ص: 764 و 765.